

۱۲ - جامی

بیان حال نورالدین عبدالرحمن جامی و شرح آثار منظومش را پیش ازین دیده‌اید؛ اینک بسبب اهمیت و شهرت آثار منشور او ذکر از آنها را بمیان می‌آید. جامی، همچنانکه در شعر سرآمد گویندگان دوران تیموریست، در نثر توانا و صاحب قلمی شیواست. وی نویسنده بیست که اتوانست شیوه نثر نوبسان با ذوق پیشین را در دوران بی ذوقیهای همکاران معاصرش، دنبال کند. انشائش روان و ساده و درست است و جز در پاره‌یی موارد که شرح آن خواهد آمد، از حدود بیان معنی بطریق مساوات بیرون نرفته و آنچه را که در بایست بود گفته و حتی در بعضی موارد بدرجه و مقام

نثرنویسان بزرگ قرن پنجم و ششم رسیده و بر اثر آنان گام نهاده است. در کتاب بهارستان که آنرا باقتفای شیخ سعدی شیرازی ترتیب داده، اگرچه سعی داشته است که بنثر موزون مسجع سخنوری کند لیکن همه جا سادگی و رهایی سخن از قیود برکشش او بجانب تصنع غلبه دارد. ازین گذشته جامی از نثر برای بیان مقاصد گوناگون خود، از تفنن های ادبی گرفته تا موضوعات علمی استفاده برده و در همه این موارد لوازم و شرایط کار را رعایت کرده است.

از مهمترین آثار ادبی او کتاب «بهارستان» است که جامی قسمتی از آن را به پیروی از گلستان سعدی نوشته ولی مسلم است که قصد او در این کار ساده تر کردن انشاء متذوقانه سعدی در شاهکارش بود و یأ او نمی توانست شیوه استادانه نویسنده افسونکار شیرازی را چنانکه باید دنبال کند و بهمین سبب انشاء بهارستان، حتی در آن قسمت که رنگ ادبی آن بیشتر است، بیش از آنچه انتظار میرود تمایل بسادگی است و شاید یکی از علل این تمایل اختصاص کتاب به تعلیم فرزندان و آموز مصنف بود. بهارستان در هشت روضه، مقدمه و خاتمه ترتیب یافته است. روضه نخستین در ذکر حکایات است درباره مشایخ صوفیه و بعضی از اسرار احوال آنان؛ و روضه دوم متضمن حکم و مواعظ و مشتمل بر چند «حکمت» و حکایات مناسب مقام؛ و روضه سوم درباره اسرار حکومت و ذکر حکایاتی از شاهان؛ و روضه چهارم در باره بخشش و بخشندگان؛ و روضه پنجم در تقریر حال عشق و عاشقان؛ و روضه ششم حاوی مطایبات و لطایف و ظرایف؛ و روضه هفتم در شعر و بیان احوال شاعران؛ و روضه هشتم در حکایاتی چند از زبان احوال جانوران. جامی در آغاز کتاب گفته است که چون فرزندش ضیاءالدین یوسف بآموختن فنون ادب اشتغال داشت این کتاب را برای وی فراهم آورد و آنرا بر اسلوب گلستان نوشت و آنرا بنام سلطان حسین میرزای بایقرا موشح ساخت. با آنکه جامی روضه هفتم از کتاب خود را که در شرح حال گروهی از شاعران برگزیده فارسی تاعهد اوست، باختصار تمام پرداخته است لیکن همان اشارات کوتاه که در این روضه آورده حاوی نکات سودمند است که در تحقیق احوال شاعران میتواند

محل استفاده باشد.

اثر بسیار معروف دیگر جامی نفحات الانس است که آنرا می‌توان از اسماهات کتب در بیان حقایق عرفانی و ذکر احوال عارفان از آغاز کار آنان تا عهد مؤلف دانست. این کتاب را جامی به پیشنهاد امیرکبیر علیشیر نوایی نگاشت و کار تالیف آنرا بسال ۸۸۳ پایان برد و همین تاریخ را در یک رباعی که در پایان کتاب آورده ذکر نموده است^۱ در آغاز کتاب شرحی مفصل در بیان اصطلاحات اهل تصوف و اصول و مبادی عرفان آورده با ذکر طبقات مختلفی که دعوی تصوف دارند و آنها که صوفی حقیقی هستند و ذکر کرامات آن گروه. بعد از این قسمت است که نوبت به ذکر احوال اهل طریقت از مردان و زنان می‌رسد و استاد جام چنانکه خود در مقدمه کتاب گفته قسمت بزرگی از مطالب این بخش را از کتاب طبقات الصوفیه^۲ خواجه عبدالله انصاری که خود مقتبس است از طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری، اقتباس کرده و آنرا که بزبان هروی قدیم بود پیاری دری ساده تحریر نموده است. باقی مطالب کتاب «مقتصرست بر ذکر بعضی متقدمان و بر ذکر بعضی دیگر و نیز بر ذکر حضرت شیخ الاسلام و معاصران وی و متأخران از وی» و پیدا است که مقصود از «حضرت شیخ الاسلام» خواجه عبدالله انصاری است. اطلاعاتی که جامی دربارهٔ متأخران و خاصه مشایخ معاصر خود یا نزدیک بزمان خود در کتاب آورده غالباً از جمله اطلاعات دست اول است.

شیوه نگارش نفحات الانس همان شیوه ساده و مطلوب جامی در انشاء است که پیش ازین بیان کرده‌ام، خواه مطالب او منقول از اصل هروی طبقات الصوفیه باشد و خواه از جمله اضافاتش بر آن کتاب، و قطعات منتخب زیبا در آن بسیار است.

کتاب دیگر جامی که ارزش انشائی آن قابل توجه است کتاب «لوايح» اوست، که رساله بیست کوتاه^۳ مشتمل بر سی لایحه با انشاء مسجع و مشتمل بر ذکر حقایق چند

۱- کمزوی نفحات انس آید بمشام
در هشتصد و هشتاد و سوم گشت تمام

۱- این نسخه مقتبس از نفاس کرام
از هجرت خیر البشر و فخرانام

از عرفان که هریک بصورت لایحه‌یی مذکور افتاده و در پایان هر لایحه یک یا چند رباعی بمناسبت آمده است.

دیگر از آثار زیبای منشور جامی کتاب اشعة اللمعات است در شرح لمعات عراقی شاعر. عراقی خود کتاب لمعات را پیروی از کتاب سوانح العشاق شیخ احمد غزالی نوشته و بانثائی دلنشین ترتیب داده بود. جامی برای آنکه تردید اهل شک را درباره صحت مطالب این کتاب مرتفع سازد بدعوت امیرعلیشیرشرحی بر آن نگاشت و آن مشتمل است بر دیناچه و مقدمه‌یی مفصل در ذکر نکات و اصطلاحات اهل تصوف و سپس شرح هریست و هشت لمعه از لمعات عراقی. اشعة اللمعات بسال ۸۸۶ هـ در شصت و نه سالگی جامی با تمام رسید.

آثار پارسی جامی بنثر بسیار است و اگر بخواهیم همه آنرا باوصفی، اگرچه کوتاه باشد، معرفی کنیم کار بدرازا می‌گردد. بعضی از آن آثار است: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص (شرح فصوص الحکم محیی الدین ابن العربی) - رساله کبیر در معما موسوم به حلیه حلل - رساله‌یی دیگر هم در این موضوع بنام رساله صغیر - رساله‌یی در فن قافیه - لوامع در شرح قصیده خمیره ابن فارض (م ۳۲۲ هـ) - رساله ارکان حج در ذکر فرائض و مناسک و مستحبات ارکان حج و عمره و آداب زیارت قبر پیغامبر در هشت فصل - شرح مخزن الاسرار - شرح معنیات میرحسین معنائی - شرح مثنوی و بسیاری دیگر از این قبیل^۱.

۱۳ - محمد بیغمی^۲

مولانا شیخ حاجی محمد بن علی بن حاجی محمد^۳ بیغمی^۴ از داستانگزاران

- ۱- مرحوم استاد سعید نفیسی فهرست ۷۷ کتاب و رساله جامی را پیارسی و تازی در کتاب تاریخ نظم و نثر در ایران آورده است. بدانجا رجوع کنید. ص ۲۸۷-۲۸۹
- ۲- درباره او و اثرش رجوع کنید به «داراب نامه بیغمی» در دو جلد، تهران ۱۳۳۹ و ۱۳۴۱، مقدمه جلد اول و قسمت یاد داشتها و ملاحظات از جلد دوم ص ۷۶۵ ببعد.
- ۳- این اسم و سلسله نسب مأخوذست از متن کتاب دارا بنامه بیغمی که چندبار تکرار شده و گاهی هم باین صورتست: «مولانا شیخ حاجی محمد بن شیخ احمد بن مولانا علی بن حاجی محمد طاهری (یا: طاهری) المشهور به بیغمی».
- ۴- بنا باظهار شفاهی آقای دکتر صادق کیا استاد دانشگاه تهران در نسخه یکی از اجزاء دارابنامه که نزد ایشانست بجای بیغمی «منعمی» ضبط شده است، ولی من آنرا ندیده‌ام.

قرن نهم هجری است. از زندگانی و احوال او اطلاعی در دست نیست و همینقدر بحدس و تقریب، و از روی قرائنی که از اثرش بدست می‌آید، می‌توان او را از داستانگزاران قرن نهم هجری دانست که داستان کهنه‌یی را درباره فیروزشاه نامی از پهلوانان که پسر ملک داراب معرفی شده، در حفظ داشت و آنرا در حضور گروهی حکایت یا املامی کرد و محرر و کاتبی بنام «محمود دفترخوان» آنرا می‌شنید و یادداشت می‌نمود و بعد در حضور جمع می‌خواند.

مولانا بیغمی این داستان را از قصاصان دیگر گرفته بود و بنام آنان یعنی بنام راوی داستان یا گوینده داستان و امثال آنان نقل می‌کرد. آنان نیز سینه بسینه تا بروزگار کهن پیش می‌رفتند، و این رسمی قدیم درباره قصه‌ها و داستانهای قهرمانی بود. تاریخ تحریر مجلد اول این داستان، که من آنرا از روی نسخه منحصرمعلق بکتابخانه «روان» ترکیه در دو مجلد ضخیم بطبع رسانیده‌ام، سال ۸۸۷ هـ است که در تبریز بردست «محمود دفترخوان» کتابت شد و چنانکه می‌دانیم این تاریخ مصادف با دوران سلطنت سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۲ - ۸۹۶ هـ) بود، و بعید نیست که «کمترین بندگان محمود دفترخوان» کتاب بیغمی را برای کتابخانه سلطان استنساخ کرده باشد تا در مجلس انس او، بنا بر رسمی که بیشتر ملوک ایران داشته‌اند، بخواند. این محمود دفترخوان، چنانکه از متن کتاب برمی‌آید معاصر با املاء کننده داستان یعنی مولانا بیغمی بوده است. پس هردو یعنی مؤلف و محرر کتاب در نیمه دوم قرن نهم می‌زیسته‌اند.

اسم این کتاب در پایان جلد اول یعنی همان نسخه‌یی که ذکر آن گذشت، و بر پشت کتاب، «دارابنامه» است و حال آنکه ترجمه عربی از خلاصه همه این کتاب که در چهار مجلد بسال ۱۳۳۶ هـ. ق. در مصر طبع شده «سیره فیروزشاه بن ملک داراب»^۱ یعنی «کارنامه فیروزشاه پسر شاه داراب» نام دارد، و این تسمیه اخیر البته صحیح تراست زیرا تمام این کتاب در باره سرگذشت فیروزشاه پسر ملک داراب و سپس پسر او بهمن

۱- در چاپ مذکور همه جا ملک داراب «ملک ضاراب» ثبت شده است.

فراهم آمده و دخالت داراب در آن اندکست.

از متن فارسی کتاب که ظاهراً در چهار مجلد بوده قسمتی دیگر، یعنی جلد سوم آن، در کتابخانه اوپسالا موجود است که با انشائی جدیدتر از آنچه محمود دفترخوان فراهم آورده تحریر شده است. بنابراین، داستان فیروزشاه از جمله سرگذشتهای دراز پهلوانیست که بدست ماریسیده و گویا بسبب همین تفصیل بشعر درنیامده است.

نثر «بیغمی» در این کتاب بسیار روان و خالی از آرایشهای عالمانه و منشیانه و نزدیک بزبان عموم و حاوی بسیاری از مفردات و ترکیبات بدیع و قریب بدسته لهجات غربی ایرانیست. جمله‌ها در این کتاب کوتاه، عبارتها روشن و لغزشهای لغوی و دستوری بسیار کم است و آنها هم که دیده می‌شود (مثل نعوذآ بالله بجای عیاذآ بالله یا بجای العیاذ بالله یا بجای نعوذ بالله...) گویا از تأثیرات زبان محاوره زمان باشد که بیغمی آنها در شرح داستان خود بکار می‌برده است تا سخن او مفهوم همگان باشد و یکی از ارزش‌های اینگونه کتابها همین نزدیکی انشاء آنهاست بزبان گفت و گو که زبان طبیعی و خالی از تصرفات تازی دانان پارسی گوی بوده است.

بیغمی با همه سادگی و بی‌پیرایگی کلام، همینکه بوصف دلبران و معشوقگان و پهلوانان و رزم‌آوران و یا باوصاف مناظر طبیعی و میدانهای قتال می‌رسد عبارتهای دل‌انگیز و مقرون به تشبیهات و استعارات و مجازهای دل‌انگیز دقیق دارد. بکار بردن اشعار مناسب از استادان، و گاه از سروده‌های خود (ببحر متقارب)، هم یکی از اختصاصات نثر اوست؛ و بهر تقدیر دارابنامه او یکی از آثار بسیار زیبای نثر فارسی و قابل مطالعه و مذاقه پارسی شناسانست.

۱۴- میرخواند^۱

امیرخواند محمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه بن شاه کمال الدین محمود بلخی در

۱- درباره او رجوع شود به:

- * روضة الصفا، چاپ لکنهو، مقدمه و مؤخره کتاب ششم و بعضی موارد دیگر
- * حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۱۲-۱۳ و ص ۱۰۵ و ص ۳۴۱
- * مجالس النفاوس (ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی)، تهران ص ۲۷۰
- * تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۲۳۹

تاریخ ادبیات در ایران

شماربزرگترین مورخان عهد تیموری و از اعظم رجال آن دورانست. خاندان میرخواند از سادات حسینی و از خاندان خاوند سید اجل بخاری بود که در ماوراءالنهر شهرت و احترام بسیار داشت و سلسله آبا و اجداد او بزید بن علی بن حسین علیهما السلام می کشید^۱. پدر میرخواند یعنی سید برهان الدین خاوندشاه که در حوادث سن یتیم شده بود، از ماوراءالنهر بخراسان رفت و در بلخ سکونت گزید و در آنجا بتحصیل علوم پرداخت و باندک زمان در کار خود شهرتی حاصل کرد و سپس بقصد زیارت مشایخ بهرات سفر کرد و بخدمت شیخ بهاء الدین عمر از مشاهیر صوفیه رسید و بعد از فوت او ببلخ معاودت نمود و همانجا ماند تا بدرود حیات گفت. امیر علی شیر نوایی این سید جلیل را از جمله اکابر «قبة الاسلام بلخ» و «اعلم علمای دین محمدی» معرفی کرده^۲ است و از همین اشاره اهمیت و بلندی مقام خاوندشاه در عصر او پدیدار می شود.

بنابر اشاره و تصریح غیاث الدین خواندمیر^۳ از خاوندشاه سه پسر بازماند: یکی همین میرخواند که نیای مادری خواندمیر بود و بهمین سبب خواندمیر او را «حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیرخواند محمد» یعنی بمنزله پدر مرحوم خود ذکر کرده^۴ و نوشته است که «والد بزرگوار مسود اوراقست»^۵؛ و دوم سید نظام الدین سلطان احمد که سالها ملازم بدیع الزمان میرزا پسر سلطان ابوالغازی حسین بایقرا بوده و منصب صدارت او را داشته است؛ و سوم سید نعمه الله که بقول خواندمیر «مجدوب متولدشده بود و از وی خوارق عادات ظهور می نمود».

ولادت میرخواند بسال ۸۳۷ در بلخ اتفاق افتاد^۶ و از جوانی بهرات رفت و در آنجا با تمام تحصیلات خود در اصناف علوم معقول و منقول همت گماشت و هم از آغاز

۱- حبیب السیر، ج ۴ ص ۱۰۵

۲- مجالس النفاث، تهران ص ۲۷۰

۳- حبیب السیر، ج ۴ ص ۱۰۵

۴- ایضاً ج ۴ ص ۱۲-۱۳ و ۳۴۱

۵- ایضاً همان مجلد ص ۱۰۵

۶- زیرا او هنگام وفاتش بسال ۹۰۳ شصت و شش ساله بود.

مورد توجه و تربیت امیر دانش دوست علیشیر نوائی قرار گرفت بنحوی که او را در مجالس النفائس بدین عبارات یاد کرد: « جوانیست که در سن حدیثت جمیع اصناف علوم معقوله و منقوله را بوجه کمال تحصیل فرموده و باحسب عالی نسب عالی دارد، و باین حسب و نسب بزرگ از بزرگی و تکبر عاریست و از شیمه ذمیمه عجب و تکبر و غیرهما بریست و بسیار جوانی فانی مشرب و مؤدبست و در علم تاریخ و انشاء بی همتاست». این دوستی و محبت همواره میان امیر ادیب و ادیب مورخ برقرار بود و امیرخواند در برابر همین محبت کتاب مشهور خود روضة الصفا را بنام علیشیر تألیف کرد. مهارت او در انشاء و فنون ادب در عهدوی زبانزد بود و این معنی هم از اشارات امیرعلیشیر و هم از گفتار غیاث الدین خواندمیر بخوبی لائحتست و انشاء پاکیزه و یکدست روضة الصفا خود گواهی صادق بر این دعویست و باین حال باید گفتار خواندمیر را به سبب ارادتی که به نیای خود داشت مبالغه آمیز شمرد. وی امیرخواندرا بدین عبارات می ستاید: « وفور و قوف آن حضرت در فن تاریخ و صنعت انشاء بمرتبه بی بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد، و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه بی داشت که بیان فصحا توضیح آنرا کماینبغی از جمله محالات می شمارد»^۲.

امیرخواند با وجود فضل و شهرتی که در ادب و انشاء داشت، و با همه تقریبی که در نزد امیرعلیشیر و طبعاً دیگر رجال درگاه سلطان حسین بایقرا حاصل کرده بود، بمشاغل دیوانی روی نیاورد و در اواخر عمر کارش بانقطاع و انزوا کشید و مدت یک سال در گازرگاه هرات منزوی بود تا در رمضان سال ۹۰۲ هـ بعلت بیماری بهرات منتقل شد و در دوم ذی قعدة سال ۹۰۳ هـ بدرود حیات گفت و در مزار شیخ بهاء الدین که پیرو مراد پدرش بود، بخاک سپرده شد. امیرخواند خود در پایان جلد ششم روضة الصفا

۱- پیداست که این نقل قول از امیرعلیشیر معول است بر ترجمه بی که از مجالس النفائس شده و در این مورد منقولست از حکیم شاه محمد قزوینی (مجالس النفائس، تهران ص

به بیماری شدید کلیه و کبد که بر او عارض شده بود، وبکثرت سفارش پزشکان باحتماء و پرهیز، اشاره می کند.

اثر معروف و مشهور محمد بن خاوندشاه کتاب «روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفا» است که مؤلف آنرا بنام امیرعلیشیر پرداخته و نام او را در آغاز و انجام هر مجلد با ذکر القاب و اوصاف آورده است. میرخواند طرح این کتاب را در هفت مجلد افکنده بود ولی همچنانکه در پایان مجلد ششم گفته و دیده ایم، بیماریش در اثناء اتمام آن مجلد بصعوبت انجامیده بود و با این حال میرخواند از تعقیب کار خود دست برنداشت و با شروع جلد هفتم که در تتمه احوال سلطان ابوالغازی حسین بایقرا بود کار خود را ادامه داد ولی شدت مرض مانع پیشرفتش شد و از نیروی نواده او غیاث الدین خواندمیر آن کتاب را با تمام رسانید و تا وقایع سال ۹۲۹ هـ. پیش رفت.

روضه الصفا ضمیمه یی دارد در ذکر عجایب عالم و بعضی اطلاعات جغرافیایی و نیز شرحی مبسوط درباره دارالسلطنه هرات که آنهم بدستور و بنام امیرعلیشیر فراهم آمد و بعضی اطلاعات جغرافیایی سودمند از آن حاصل می شود.

روضه الصفا تاریخی است مشروح شامل هفت جزء در تاریخ ایران و اسلام: مؤلف در آن بعد از مقدمه یی در بیان فوائد تاریخ، نخست بذکر احوال پیغامبر پرداخته آنگاه با آغاز پادشاهی و شرح حال شاهان بنا بر روایات ایرانی توجه نموده و از تاریخ تسلط اسکندر بیان احوال بعضی از حکمای یونان را و جهت همت قرارداد و آنگاه تاریخ اشکانیان و ساسانیان را تا پایان شاهنشاهی یزدگرد پسر شهریار آورده است. بعد از این مرحله خواندمیر تاریخ اسلام را تا پایان خلافت المستعصم بالله شرح داده و آنگاه تاریخ ایران را از طاهریان تا قسمتی از دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا نوشته و چنانکه گفتیم نواده اش خواندمیر باقی حوادث عهد تیموری را تا سال ۹۲۹ بر کتاب افزوده است.

میرخواند در جمع آوری این تاریخ مفصل از آثار مختلف عربی و فارسی که پیش از او در ذکر احوال انبیا و خلفا و پادشاهان و علما و حکما و ملل و نحل تألیف شده بود،

استفاده کرده و نام آنها را در دیباچه کتاب و یادرمطاوی اخبار آورده است. نثر میرخواند در این کتاب روان و پخته و از جمله منشآت خوب او آخر عهد تیموری است و کتابش بعد از اشتمال بر اخبار کثیر که از مآخذ گوناگون فراهم آمده بسیار قابل توجه است. رضاقلی هدایت، معروف به لله باشی ذیلی برای این کتاب در سه مجلد تا حوادث زمان خود نوشته و آنرا با اسم ناصرالدین شاه قاجار «روضه الصفاى ناصرى» نامیده است.

۱۵ - کاشفی

کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری بیهقی و اعظ مشهور به «ملاحسین کاشفی» یا «ملاحسین واعظ» از جمله دانشمندان و مؤلفان پرکار قرن نهم و آغاز قرن دهم هجریست که وسعت اطلاعات و توانایی وافرش در تألیف و تصنیف، وی را در شمار نویسندگان مشهور فارسی در آورد و فرصت آن داد تا آثار متعدد و متنوعی از خود بیادگار گذارد. ولادتش در اواسط نیمه اول قرن نهم در سبزوار، قصبه بیهق، اتفاق افتاد و اوایل عمر و بخشی از دوران جوانی را هم در آن شهر بسر آورد و بوعظ و تذکیر روزگار می گذرانید و چون بانگی خوش و بیانی دلپذیر و اطلاعاتی بسیار داشت مواعظش محل قبول همگان بود و ازین راه شهرتی فراهم آورد و از شهر خود به نیشابور و از آنجا بمشهد رفت و چنانکه پسرش فخرالدین علی صفی در رشحات عین الحیات نوشته و معصومعلیشاه از و در طرائق الحقایق نقل کرده، در ماه ذی الحجّه سال ۸۶۰ هـ در مشهد، خواجه سعدالدین کاشغری از کبار مشایخ نقشبندی را که در ماه جمادی الآخر همان سال در گذشته بود، بخواب دید که او را بخانه خود می خواند، و در جستجوی آن بزرگ بهرات رفت، و آنجا هنگام زیارت مزار خواجه با مولانا جامی ملاقات کرد و با او معاشرت نمود و طریقت نقشبندیان را پذیرفت، و در همان شهر ماند و بوعظ و تذکیر و تصنیف ادامه داد و بارجال و شاهزادگان آشنایی و مجالست یافت و چون نوبت پادشاهی به سلطان حسین میرزای بایقرا رسید بر مرتبت و شهرت او افزوده شد و در خدمت امیر علیشیر نوائی مکان و مرتبتی بسیار یافت و بتربیع و تشویق او تصانیف بسیار پرداخت

ودراین شهر نیز همچنان منصب وعظ وخطابت را حفظ کرد وهر بامداد آدینه در دارالسیاده سلطانی وپس از نماز همان روز در مسجد جامع علیشیر وهر سه شنبه در مدرسه سلطانی وهر چهارشنبه بر سر مزار یکی از شایخ یعنی خواجه ابوالولید احمد وعظ می کرد وروزگار را بهمین نسق ودر اشتغال بتألیف وتصنیف می گذرانید تا بسال ۹۱۰ درگذشت.

درباره اعتقاد او، هم از زمان حیاتش، اختلاف بود چنانکه در پاره‌یی نواحی برفض ودر پاره‌یی دیگر بتسنن اشتها داشت وچون فرزندش فخرالدین علی بتصریح اورا پیرو طریقت نقشبندیان (که همه از اهل سنت بوده‌اند) دانسته، مسلم می‌شود متمایل بتسنن بوده واز جانبی دیگر ولادت وتریت اولیه اش در شهر سبزوار که از مراکز قدیم شیعیان اثنی عشریست، باز بستگی او را بمذهب تشیع نشان میدهد، و بهر حال اومردی بود عالم وآزاده وشاعر ونویسنده و واعظی راهنما وپاکیزه سیرت ونه گرفتار پنجه تعصب.

آثار او متعدد و متنوع، و در موضوعات گوناگون ادبی و دینی و علمی است و از آنجمله است:

- ۱) جواهر التفسیر لتحفة الامیر بنام امیرعلیشیر نوایی. مجلد اول این کتاب سال ۵۸۹ هـ پایان یافت و مجلد دوم آنرا که بسال ۸۹۲ آغاز کرده بود، ناتمام نهاد. در آغاز جواهر التفسیر علوم متعلق به علم تفسیر قرآن ذکر شده است.
- ۲) جامع الستین در تفسیر سورة یوسف.
- ۳) مواهب علیه معروف به «تفسیر حسینی» بنام ابوالغازی سلطان حسین بایقرا. این تفسیر سودمند جامع را کاشفی بسال ۸۹۹ تألیف نمود.
- ۴) مختصر الجواهر، خلاصه‌یی از جواهر التفسیر در تفسیر قرآن کریم.
- ۵) روضة الشهداء در ذکر مصیبت اهل البیت و واقعه کربلا. این کتاب پس از تألیف شهرت بسیار یافت و در مجالس تعزیت شهیدان کربلا خوانده می‌شد و بهمین سبب آن مجالس را «روضه خوانی» و خواننده کتاب را «روضه خوان» نامیدند. این

کتاب بسال ۸۰۹ هجری بنام میرزا مرشدالدین عبدالله نواده دختری سلطان حسین میرزای بایقرا در ده باب و یک خاتمه تألیف شد. فضولی بغدادی (م. ۹۷۰ هجری) و جامی قیصری آنرا بترکی ترجمه کردند.

۶) اخلاق محسنی از جمله کتابهای مشهور قرون اخیر در اخلاق که بنام ابوالمحسن میرزا بسال ۹۰۰ هجری پایان برد.

۷) مخزن الانشاء در فن ترسل. در این کتاب نمونه های انشاء در موارد مختلف نامه نگاری و برای طبقات گوناگون اجتماع بقلم مؤلف تحریر شده است. کاشفی کتاب مخزن الانشاء را برای سلطان حسین میرزای بایقرا و امیرعلیشیر نوائی بسال ۹۰۷ هجری نوشته و در همین سال کتاب دیگری بنام صحیفه شاهی در انشاء ترتیب داد.

۸) انوار سهیلی که از آثار بسیار معروف کاشفی و تحریر جدیدیست از کلیله و دمنه که بنام شیخ احمد سهیلی از امرای عهد سلطان حسین میرزای بایقرا از کلیله و دمنه بهرامشاهی در چهارده باب و یک مقدمه ترتیب داده شد و اگرچه کاشفی خواست انشاء آن کتاب را ساده تر کند لیکن نتوانست چنانکه باید خود را از نفوذ بیان نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی بیرون آورد و با این حال انوار سهیلی در قرون اخیر مدتها مورد استفاده پارسی خوانان خاصه پارسی آموزان هندوستان بوده است.

۹) اسرار قاسمی در سحر و طلسمات و کیمیا. از این کتاب تلخیصی بدست فخرالدین علی پسر ملاحسین کاشفی فراهم آمد.

۱۰) چند کتاب در احکام کواکب مانند: لوائح القمر، میان من المشتري، سواطع المريخ، لوائح الشمس، مناهج الزهره، منایح العطارده، مواهب الزحل.

۱۱) بدایع الافکار فی صنایع الاشعار در ذکر صناعات ادبی.

۱۲) رساله حاتمیه در ذکر حکایاتی درباره حاتم طائی که بسال ۸۹۱ هجری بنام سلطان حسین میرزای بایقرا نوشته شد.

۱۳) دو اختصار از مثنوی مولوی که نخستین از آن دو لباب معنوی فی انتخاب مثنوی نام دارد و انتخاب مجددی که ازین کتاب شده موسوم است به «لب لباب».

کاشفی شرحی هم بر مشنوی مولوی نوشته است.

(۱۴) فتوت نامه سلطانی کتابیست درباره شرح مراسم فتیان (جوانمردان) و طبقات مختلف آنان و آداب و شرایط هر یک از آنها که کاشفی آنرا با استفاده از ماخذ مختلفی که در دست داشته فراهم آورده است.

علاوه بر آنچه از آثار کاشفی بر شمرده ام ویرا کتابها و رساله های دیگری نیز هست که در اینجا از ذکر همه آنها قطع نظر می کنیم. شیوه نگارش کاشفی، هر جا که تحت تأثیر متنی دیگر یا ترجمه و نقل مطالبی از زبان عربی نباشد، ساده و روان و جزو منشآت خوب قرن نهم و آغاز قرن دهم هجریست. کثرت تألیفات او شاید معلول نیازمندیش بمطالعات دائم برای برگزاشتن پیشه واعظی و شغل منبری او بوده باشد، زیرا او بر سنت مذکران قدیم میبایست بسیاری مطالب از علوم شرعی و ادبی و عقلی بداند تا بتواند واعظی شهیر و محل رجوع گردد، و توانایی او در تألیف بوی فرصت می داد تا از دانسته های خود بیشترین بهره را در ابداع آثار گوناگونش بردارد.

۱۸ - دولت‌شاه

امیر دولت‌شاه بن امیر علاء الدوله بختیشاه غازی سمرقندی از جمله مؤلفان و نویسندگان مشهور قرن نهم هجری، مؤلف تذکره الشعراء مشهور به «تذکره دولت‌شاه» است. او نام و نسب خود را در کتاب خویش «دولت‌شاه بن علاء الدوله بختیشاه الغازی السمرقندی»^۲ آورده، و امیر علیشیر نوایی^۳ او و پسر عم و پدرش هر سه را با عنوان امیر ذکر کرده و پدرش

۱- ریاض العارفین ص ۶۳

۲- تذکره الشعراء، تهران، ص ۶۱۰ و ۱۱۴

۳- مجالس النفاثین (لطائف نامه)، تهران، ص ۱۰۸

امیرعلاءالدوله را به اسفرا این نسبت داده و درباره پسر عمش «امیر فیروزشاه» که از امرای دولت تیموری بوده، نوشته است که «مکننت و عظمت امیر فیروزشاه خود اظهر من الشمس است» و این نشان دهنده ثروت و شهرت خاندان دولتشاه است در قرن نهم در خراسان. پدر امیر دولتشاه یعنی امیرعلاءالدوله بختیشاه هم در شمار امرای دولت تیموری بوده و در خراسان مقام و مرتبتی داشته ولی بقول امیر علیشیر در اواخر حیات «دماغش پریشان شد» و دیگر ازین بیش از او اطلاعی نداریم. اجداد و آباء دولتشاه نیز چنانکه خود در کتابش تصریح نموده از جمله امرای خاندان تیموری بوده اند.

تاریخ ولادت امیر دولتشاه بصراحت معلوم نیست، ولی چنانکه او در پایان تذکرة الشعراء ذکر کرده آنرا در سال ۸۹۲ با تمام رسانیده و در مقدمه کتاب دوبار به پنجاه سالگی خود مقارن تألیف آن کتاب اشاره نموده^۱، پس باید قاعده ولادتش در سال ۵۸۴۲. یاد در حدود آن سال اتفاق افتاده باشد. تاریخ وفات او چنانکه چارلز ریو از مرآت الصفا نقل و ذکر نموده^۲ بسال ۵۹۰۰ اتفاق افتاده است.

چنانکه از اشارات دولتشاه در تذکرة الشعراء، و از توضیح امیر علیشیر نوایی در مجالس النفاثس مستفاد می شود، امیر دولتشاه خلاف شیوه آباء و اجداد که کارشان ملازمت درگاه سلاطین بود «بضرورت پای از آن کریاس منیع در کشید»^۳ و «سرشته فقر و قناعت و دهقنت بدست آورد و مدت ایام زندگانی که نقد عمر عبارت از آنست، بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسانست، ایثار کرد»^۴ و در شمار اهل ادب و تحقیق درآمد و بعد از آنکه چند گاهی از دوران جوانی را بقول خود در جهل و بطالت بسر آورده بود، بدنبال تحصیل فضائل رفت و چون سالهای عمرش به پنجاه رسید قلم نسیان بر آنچه بود کشید و برای آنکه فرصت فائت را باثری پایدار جبران کند

۱- تذکرة الشعراء ص ۱۴ و ۱۵

۲- فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا، ج ۱ ص ۳۶۴

۳- تذکرة الشعراء ص ۱۶

۴- مجالس النفاثس (لطائف نامه) ص ۱۰۸

بتألیف تذکره معروف خود همت گماشت و آنرا در بیست و هشتم شوال سال ۸۹۲ بنام امیر کبیر علی شیر نوایی پرداخت.

کتاب تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی دومین کتاب معتبر فارسی است که در شرح احوال شاعران بطریق نظم تاریخی داریم یعنی بعد از لباب الالباب عوفی، و مؤلف آنرا بعد از یک مقدمه در ذکر چند تن از شاعران تازی گوی بهفت طبقه از گویندگان پارسی زبان اختصاص داد. در صدر طبقه اول نام استاد رودکی آمده است و طبقه هفتم بیست تن از شاعران هم زمان دولت شاهند که در زمان تألیف تذکره الشعراء در گذشته بودند، و بعد از معرفی این طبقه مؤلف در «خاتمه» می که بر کتاب افزود هفت تن از اکابر رجال ادب را که در عهد او می زیستند نام برد و آنگاه کلام خود را بذکر «شطری از مقامات» ابوالغازی سلطان حسین بهادر ختم نموده و در ذیل احوال تمام این شاعران و دیگر طبقات به بسی از حوادث تاریخی ایران اشاره کرده است.

کار دولت شاه، بسبب انشاء کتاب بنثر خوبی میان شیوه مرسل و مصنوع، و نیز بسبب اشاره با حوال و اشعار بسیاری از شاعران که بعد از دوران تألیف لباب الالباب می زیسته اند، قابل ستایش است، اما عدم توجه وی باتقان بسیاری از اخبار و اشارات تاریخی، که غالباً از کثرت نادرستی و ناروایی هیأت افسانه کودکان گرفته، قابل اغماض بنظر نمی رسد. این خطاها و سهوها هرچه بیشتر بدورانهای قدیم مربوط باشد، بیشتر و نابخشودنی تر است و چنین بنظر می آید که مؤلف کتاب هنگام ایراد اخبار و روایات درباره شاعران و شاهان و رجال قدیم، و گاه دورانهای نزدیک بخود، بروایات شفاهی و آنچه از راه سمع بدو رسیده بود، اکتفا کرده و از مراجعه بآنچه متقن سرباز زده است، ولی هرگاه خواننده ناقدی کتاب را بدیده تحقیق بنگرد و صحیح آنرا از سقیم جدا کند، بسی اخبار سودمند و قابل اعتماد هم در آن می یابد و این اطمینان و اعتماد خواننده هنگامی رو بافزایش می نهد که از دورانهای قدیم بعهد مؤلف نزدیکتر شود.

۱- مرحوم ملک الشعراء بهار نمونه هایی از این خطاهای دولت شاه را در کتاب خود آورده است. رجوع کنید به سبک شناسی، ج ۳ چاپ دوم، ص ۱۸۵-۱۹۰.

دولت‌شاه در این کتاب ذکر احوال یکصد و پنجاه تن از شاعران را آورده و بحوادث مربوط بعد از کثیری از سلاطین اشاره نموده است. کتاب او بسبب اهمیت و اشتهاز بسیار بارها مورد استفاده تذکره نویسان بعد از وی قرار گرفته و تا کنون چند بار بطبع رسیده و یک بار هم بترکی ترجمه و تلخیص شده است.^۲